

# پیوند اعضا

## از دیدگاه شیعه و مذاهب اربعه\*

وصی محمدخان هندی\*\*

### چکیده

مسئله پیوند اعضای بدن اگرچه به شکل امروزی آن در دوران پیشین مطرح نبوده، اما ریشه‌های بحث در متون دینی و منابع فقهی ما در دسترس است. برای نمونه می‌توان به روایات وارده در مورد، برگرداندن گوش بریده شده در قصاص و کاشت دندان به جای دندان افتاده، اشاره کرد. همچنین از اصول و قواعد کلی برگرفته از متون دینی همانند «علینا القاء الاصول وعلیکم التفریع»<sup>۱</sup> می‌توان در این زمینه بهره برد. این مقاله مشتمل بر دو بخش می‌باشد که هر کدام حاوی سه فصل است. نگارنده در هر فصل ابتدا اقوال فقها و دانشمندان مذاهب مختلف را با ادله‌شان ذکر کرده، سپس به نقد و بررسی آنها می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: پیوند عضو، شیعه، شافعیه، مالکیه، حنفیه، حنابله.

تاریخ تأیید: ۸۵/۰۷/۰۸

\* تاریخ دریافت: ۸۵/۰۴/۰۲

\*\* دانش‌آموخته کارشناسی‌ارشد رشته فقه و اصول مدرسه عالی امام خمینی (ره)، قم.

## مقدمه

دین اسلام دین کامل و شریعت آن فراگیر همه اعصار و امصار است و نیز به جهت جهان‌شمولی‌اش در طول زمان دستخوش تغییر و تبدل نمی‌شود، زیرا «حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرامه حرام الی یوم القیامة»<sup>۱</sup> از سوی دیگر در مسیر تفکر و اندیشه بشری مسائل نو و تازه قرار می‌گیرد که فقه اسلامی باید پاسخگوی آن باشد و به حل آن همت گمارد. این نوشتار تلاش می‌نماید تا یکی از موضوعات مبتلابه و جدید را از منظر مذاهب اسلامی مورد کنکاش قرار دهد.

## بخش اول: پیوند عضو به بدن صاحب عضو

### فصل اول: برداشت عضو یا قطعه‌ای از بدن برای پیوند به صاحب آن

گاهی بر اثر حادثه‌ای عضوی از بدن انسان بریده می‌شود یا گاهی برای ترمیم استخوان خرد شده یا مواضع سوختگی قسمتهایی از بدن انسان را جدا می‌کنند آیا صاحب عضو می‌تواند اعضای مقطوع خود را به بدن خویش پیوند دهد و نقص موجود را برطرف سازد؟ یعنی از نظر شرع مقدس چنین عملی مجاز است یا خیر؟

## اقوال فقها

### فقه‌های پیشین

۱. **فقه‌های شیعه:** فقیهان نزدیک به عصر غیبت صغری و متأخران در مسئله «قصاص طرف»، قائل به عدم جواز پیوند عضو مقطوع هستند و یکی از دلایل آنها نجاست عضو است.<sup>۲</sup> از آنجا که نجس بودن عضو پیوند خورده به مسئله قصاص اختصاص ندارد، می‌توان گفت که از نظر قدما پیوند عضو به بدن صاحبش جایز نیست، چه در قصاص و چه در غیر قصاص. مثلاً مرحوم قاضی بن‌براج می‌فرماید:

اگر شخصی گوش کسی را قطع کند سپس منجی‌علیه فوراً آن را به محل خودش بچسباند... واجب است که گوش پیوندی او جدا شود و نماز با آن عضو درست نیست، چون بدون اینکه ضرورتی باشد حامل نجاست خارجی است.<sup>۳</sup>

۲. **فقه‌های شافعیه:** برخی از فقه‌های شافعی، حتی پیوند عضو ما لا تلحه الحیاة را هم جایز نمی‌دانند.<sup>۴</sup> اما عده‌ای دیگر عدم جواز را مخصوص به اعضای دارای حیات می‌دانند.<sup>۵</sup>

۳. **فقه‌های مالکیه:** در مورد طهارت یا نجاست عضو جدا شده از بدن انسان زنده بین فقه‌های مالکی اختلاف است. برخی از آنان قائل به نجاست‌اند و برخی دیگر قائل به طهارت و قائلان به طهارت پیوند عضو را جایز می‌دانند.<sup>۶</sup> حتی عده‌ای از قائلان به نجاست هم پیوند عضو را جایز می‌دانند.<sup>۷</sup>

پیوند عضو را جایز می‌دانند.<sup>۸</sup>

طهر

۴. فقهای حنفیه: از نظر آنان نجاست عضو اختصاص به اعضایی دارد که دارای حیات‌اند.<sup>۹</sup> برخی از آنان حتی نجاست عضو ما لا تحله الحیة را هم - علی‌الاطلاقه - قبول ندارند و می‌گویند عضو مقطوع برای خود صاحب عضو نجس نیست،<sup>۱۰</sup> یعنی نجاستش اختصاص به غیر دارد. بنابراین طبق نظر این عده از حنفیها پیوند عضو از حیث نجاست اشکال ندارد، چنان‌که در بحر الرائق به این مطلب تصریح شده است.<sup>۱۱</sup>

۵. فقهای حنابله: در مورد نجاست عضو جدا شده از بدن انسان زنده بین فقهای حنابله اختلاف است. اما پس از پیوند خوردن و استمرار حیات همگی قائل به طهارت عضو پیوند خورده‌اند.<sup>۱۲</sup> بنابراین از نظر آنان پیوند عضو به صاحبش از حیث نجاست اشکالی ندارد. از کلمات فقها روشن می‌شود که نظر فقهای مذاهب خمسسه در مورد پیوند عضو مقطوع به صاحب آن مختلف است. حتی فقهای یک مذهب هم دیدگاههای متفاوتی دارند و عمده دلیل قائلان به منع پیوند، نجاست عضو و مانعیت آن از صلات است. فقهای معاصر

فقهای معاصر از مذاهب اسلامی، به جز معدودی<sup>۱۳</sup> از فقهای شافعی مسلک که هنوز به این باور نرسیده‌اند که عضو پیوند خورده بر فرض نجاستش با جوش خوردن و استمرار حیات در آن از میته بودن خارج می‌شود، همگی قریب به اتفاق قائل به جواز پیوند عضو مقطوع به بدن صاحب عضو هستند.<sup>۱۴</sup> مثلاً امام خمینی قدس می‌فرماید:

اگر با پیوند عضو حیات در آن مانند اعضای دیگر جریان پیدا کند، دیگر مردار و نجس نیست...<sup>۱۵</sup>

### تحقیق

مانعیت عضو پیوند خورده از حیث صحت صلات از دو جهت قابل بررسی است: اولاً از حیث نجس بودن و ثانیاً از جهت ما لایوکل بودن. مانعیت از حیث نجس بودن استدلال قائلان به عدم جواز پیوند مبتنی بر این است که عضو پیوند خورده نجس است و مانع از صحت صلات است، لذا حاکم باید از باب امر به معروف و نهی از منکر آن را جدا کند. چنان‌که فقهای شافعیه و برخی امامیه به این مطلب تصریح نموده‌اند.

در جواب این استدلال می‌گوییم:

اولاً، اگر وجوب ازاله از باب امر به معروف و نهی از منکر باشد، نباید اختصاص به حاکم داشته باشد، بلکه همه مسلمین موظف‌اند که آن را جدا کنند. ثانیاً، روایاتی که برای اثبات نجاست عضو جدا شده از زنده به آن استناد می‌شود دو دسته‌اند: دسته اول روایاتی که در آن موضوع نجاست میته است و دسته دوم روایاتی که در خصوص

عضو مقطوع وارد شده و می گوید عضو مقطوع میته است. اما استناد به روایات دسته اول درست نیست، چون عرفاً بر عضو جدا شده از زنده عنوان میته صدق نمی کند؛ ولی تمسک به دسته دوم - به کمک عموم تنزیل - درست است، منتها بعد از جوش خوردن و استمرار حیات دیگر عنوان عضو منفصل مصداق ندارد تا حکم منزل علیه بر آن بار شود.

ثالثاً، بر فرض ثبوت نجاست عضو پیوند خورده، مانعیت آن اختصاص به اعضای ظاهری دارد و همچنین مانعیت در صورتی است که عضو پیوند خورده از اعضای ما تحله الحیة بوده و بعد از سرد شدن پیوند خورده باشد. پس این دلیل بر فرض ثبوتش اخص از مدعاست.

### شبهه استصحاب نجاست و حل آن

قبل از تحقق پیوند، نجاست عضو مقطوع یقینی بود و پس از انجام پیوند در بقای نجاستش شک می شود و استصحاب نجاست جاری می شود. اما جواب شبهه این است که در عضو پیوند خورده سه حالت متصور است: یقین به جوش خوردن و استمرار حیات، یقین به عدم استمرار حیات و یا شک در جوش خوردن و حیات مجدد گرفتن آن عضو.

در صورت اول وحدت قضیه متیقن و مشکوک که یک وحدت عرفیه است محفوظ نیست؛ زیرا متیقن عضو منفصل و فاقد حیات است و مشکوک عضو پیوند خورده و دارای حیات است، در صورت دوم شک لاحق نداریم، یعنی نیازی به استصحاب نداریم و در صورت سوم هم استصحاب نجاست مجرا ندارد، بلکه استصحاب موضوع نجاست جاری می شود؛ چون اصل سببی حاکم بر مسببی است، هر چند نتیجه هر دو واحد باشد. پس استصحاب نجاست تمام نیست. مانعیت از حیث «ما لایؤکل لحمه» بودن

بسیاری از روایات دلالت می کند که نماز در اجزای ما لایؤکل لحمه درست نیست<sup>۱۶</sup> و عضو پیوند خورده از اجزای ما لایؤکل است. برخی از معاصران خواسته اند به این اشکال جواب دهند که این روایات اختصاص به لباس مصلی دارد نه محمول مصلی که عضو پیوند خورده باشد.<sup>۱۷</sup> اما این جواب مورد تأمل است، چون در بعضی از این روایات از اجزایی نهی شده که اصلاً قابلیت تستر و تلبس ندارد، مانند بول، البان، شعر و...<sup>۱۸</sup> اما جواب درست این است که این دسته از روایات از اجزای بدن انسان منصرف است<sup>۱۹</sup> و علاوه بر آن روایاتی داریم که دلالت می کند اجزای انسان مانع از صحت صلات نیست و همچنین پیوندهای انجام گرفته توسط معصومان<sup>۲۰</sup> هم همین مطلب را تأیید می کند که اجزای پیوند خورده مانع از صحت صلات نیست، چه از حیث نجاست و چه از حیث ما لایؤکل لحمه بودن.<sup>۲۱</sup>

طهر

## فصل دوم: پیوند عضو در باب قصاص

### اقوال فقها

۱. فقهای شیعه: فقیهان اعصار نزدیک به اسلام و معصوم و همچنین فقهای متأخر از آنان در مسئله «قصاص الطرف» قائل به عدم جواز پیوند عضو مقطوع شده‌اند، حتی شیخ طوسی رحمته الله علیه ادعای اجماع نموده است.<sup>۲۲</sup> البته علامه حلی رحمته الله علیه معتقد است مجنی علیه حق ندارد عضو پیوند خورده در بدن جانی را دوباره قطع نماید.<sup>۲۳</sup> اما فقهای معاصر در این مسئله اختلاف نظر دارند. بعضی از آنان مانند امام خمینی رحمته الله علیه<sup>۲۴</sup> قائل به جواز و بعضی دیگر مانند آیت‌الله خوئی رحمته الله علیه<sup>۲۵</sup> قائل به عدم جوازند.

۲. فقهای شافعیه: فقهای شافعیه نیز مانند فقهای متقدم شیعه قائل به عدم جواز هستند.<sup>۲۶</sup>

۳. فقهای حنابله: از آنجا که ملاک جواز یا عدم جواز پیوند - نزد حنابله - فقط طهارت و نجاست عضو پیوند خورده است، و عضو پیوند خورده نزد ایشان طاهر است، می‌توان گفت که پیوند عضو در باب قصاص از نظر حنابله جایز است.<sup>۲۷</sup>

۴ و ۵. فقهای حنفیه و مالکیه: طبق ملاک طهارت و نجاست عضو پیوند خورده می‌توان گفت که از نظر بعضی فقهای حنفیه و جمیع فقهای حنابله، پیوند عضو در باب قصاص هم جایز است، چون طبق نظر ایشان عضو پیوند خورده طاهر است، چنان که در فصل قبل گذشت.

### ادله قائلان به منع

۱. میتة و نجس بودن عضو پیوند خورده

۲. اجماع اصحاب

۳. روایت اسحاق بن عمار: «...إنا یكون القصاص من اجل الشین».<sup>۲۸</sup>

### ادله قائلان به جواز

۱. عدم تمامیت ادله منع (بدین بیان که تحقق اجماع ثابت نیست و روایت ضعیف است)<sup>۲۹</sup> و رجوع به اصل برائت عملی.

### تحقیق

اقسام پیوند در باب قصاص به طور اجمال:

۱. پیوند عضو مجنی علیه قبل از استیفای قصاص

۲. پیوند عضو جانی بعد از استیفای قصاص

۳. پیوند عضو مجنی علیه بعد از استیفای قصاص

قسم اول پیوند: فی الجمله برای اثبات منع پیوند عضو در باب قصاص، مجموعاً به سه دلیل تمسک شده است که مسئله طهارت و نجاست عضو پیوند خورده را در مسئله قبل بحث کردیم و اثبات نمودیم که عضو پیوندی مراد نیست. پس این دلیل بالمره ساقط است. اجماع هم بر

فرض تحقیقش در قسم دوم از پیوند ادعا شده است. لذا اجماع هم قسم اول از پیوند را شامل نمی‌شود. مورد روایت اسحاق بن عمار نیز بر فرض تمامیت سندش، پیوند عضو جانی است نه مجنی علیه. قسم دوم پیوند: برای منع پیوند عضو در این قسم هم اجماع داریم و هم روایت اسحاق بن عمار در دست است. اما اجماع ذکر شده قبال استناد نیست، چون بر فرض تحقیق احتمال مدرکیت دارد. البته روایت مذکور از دو جهت (سند و دلالت) قابل بررسی است. علاوه بر آن بعضی از علمای معاصر از آیه قصاص هم منع پیوند عضو جانی را استفاده کرده‌اند. آیه شریفه زیر بر این مطلب دلالت دارد:

وكتبنا عليهم فيها ان النفس بالنفس والعين بالعين والانف بالانف...<sup>۳۰</sup>

استظهار قاتلان به منع مانند آیت‌الله محمود هاشمی از آیه شریفه این است که مقابله میان دو عضو قطع شده (از روی جنایت و از روی قصاص) از حیث بقای قطع است. لذا جانی حق ندارد آن را پیوند بزند.<sup>۳۱</sup> استظهار قاتلان به جواز این است که مقابله میان دو عضو مذکور از حیث حدوث قطع است و مجنی علیه با قطع نمودن عضو جانی، حق خودش را استیفا کرده و دیگر حق ندارد آن را دوباره قطع کند.<sup>۳۲</sup>

اما حق این است که جهت مقابله نه حدوث قطع است و نه بقای آن، بلکه جهت مقابله نقص و جنایت است، چون عضو در مقابل عضو قرار داده شده است. لذا هر مقدار جنایتی را که جانی مرتکب شده، مجنی علیه حق دارد قصاص کند؛ یعنی اگر جنایت جانی فقط از حیث حدوث قطع باشد، مجنی علیه فقط حق دارد آن عضو را قطع کند، اما حق جلوگیری از پیوند عضو جانی را ندارد و اگر جنایت جانی از حیث بقای قطع هم باشد، آن وقت مجنی علیه علاوه بر قطع عضو جانی حق جلوگیری از پیوند را هم دارد، به دلیل اینکه در آیه شریفه جهت حدوث یا بقا نیامده و این جهت مطلق است و بنابراین هر دو (حدوث و بقا) را شامل است. روایت اسحاق بن عمار

محمد بن الحسن باسناده عن محمد بن الحسن الصفار عن الحسن بن موسى الخشاب عن غياث بن كلوب عن اسحاق بن عمار عن جعفر عن ابيه عليه السلام: ان رجلاً قطع من بعض اذن رجل شيئاً فرقع ذلك الى علي فاخذه الاخر ما قطع من اذنه فرده علي اذنه بدمه فالتحمت وبرأت فعاد الاخر الى علي فاستقاده، امر بها فقطعت ثانية وامر بها فدفنت وقال: انما يكون القصاص من اجل الشين.<sup>۳۳</sup>

سند روایت: عده‌ای از بزرگان مانند صاحب ریاض تنقذ و امام راحل تنقذ سند این روایت را ضعیف می‌دانند و به نظر می‌رسد ضعف سند ناشی از غیاث بن کلوب است که عامی است و توثیق ندارد.

طرح

سال پنجم - شماره ۱۹ - پاییز ۱۳۸۵

۵۰

## راههای تصحیح سند

۱. اصحاب طبق این روایت فتوا داده‌اند و عمل اصحاب جابر ضعف سند است. اما به نظر می‌رسد که این راه درست نباشد، چون علاوه بر اینکه جابر بودن عمل اصحاب یک مسئله مبنایی است، ما عمل اصحاب را احراز نمی‌کنیم، چون مطابقت فتوا با روایتی دال بر عمل و استناد به آن روایت نیست.

۲. بر فرض اینکه سند روایت ضعیف باشد، شیخ صدوق همین روایت را در *المقنع*<sup>۳۴</sup> با ارسال نقل کرده و اسناد جزمی به معصوم داده است. مرسلات صدوق نیز که اسناد قطعی به معصوم داشته باشد حجت است.

**مدلول روایت:** تعلیل مذکور می‌گوید قصاص فقط به خاطر آن عیب و نقصی است که به مجنی علیه وارد شده و ظهور عیب و شین در آن عیبی است که منتسب به جانی باشد؛ یعنی نقص و عیب ایجاد شده در بدن مجنی علیه که به جانی انتساب دارد، اگر فقط از حیث حدوث باشد، جانی می‌تواند پس از استیفای قصاص عضو قصاص شده خود را پیوند دهد و اگر جنایت او از حیث بقا هم باشد، حق ندارد بدون کسب رضایت از مجنی علیه عضو خود را پیوند دهد.

**قسم سوم پیوند:** مجنی علیه بعد از قصاص کردن جانی هم می‌تواند عضو خویش را پیوند دهد، منتها دیگر حق جلوگیری از پیوند عضو جانی را نخواهد داشت، چون از پیوند خوردن عضو مجنی علیه معلوم می‌شود که جنایت جانی فقط از حیث حدوث قطع بوده که مجنی علیه آن را قصاص کرده است.

## فصل سوم: پیوند عضو پس از اجرای حدود

یکی از انحای پیوند، پیوند عضو محدود است. مثلاً کسی که بر اثر اجرای حد سرقت یا محاربه عضوی از بدن خویش را از دست داده، آیا چنین شخصی حق پیوند عضو مقطوع خود را دارد یا خیر؟

### اقوال فقها

**فقه‌های متقدم و متأخر:** هرچند در کتب علمای گذشته سخنی راجع به این نوع پیوند دیده نمی‌شود، اما از آنجا که بسیاری از فقه‌های اعصار گذشته از شافعیه و امامیه در مسئله قصاص طرف برای اثبات عدم جواز پیوند به میتة و نجس بودن عضو مقطوع استناد کرده‌اند، می‌توان گفت که نظرشان راجع به عضو محدود هم عدم جواز است. اما کسانی که عضو پیوند خورده را طاهر می‌دانند، مانند فقه‌های حنابله و برخی حنفیه، نمی‌توان گفت که طبق نظر آنها پیوند عضو محدود جایز است، چون احتمال دارد پیوند عضو محدود را جایز ندانند، اما نه به دلیل نجاست بلکه به علت ادله دیگر.

فقه‌های معاصر: معمولاً نظر فقهای معاصر ما عدم جواز است، یعنی اینکه به مقطوع ماندن دست سارق فتوا می‌دهند<sup>۳۵</sup> و یا اینکه می‌گویند احتیاط این است که دست سارق مقطوع بماند.<sup>۳۶</sup> ادله منع پیوند

دلیل اول: آیه حد سرقت

والسارق والسارقة فاقطعوا ايديهما جزاء بما كسبا نكالا من الله  
والله عزيز حكيم.<sup>۳۷</sup>

نظر بعضی از علما این است که آیه شریفه بر منع پیوند دلالت نمی‌کند، چون در این آیه فقط امر به بریدن دست سارق شده و قید مقطوع ماندن نیامده است.<sup>۳۸</sup> پس از بریدن دست سارق امر مولا امتثال شده و فتوا به مقطوع ماندن نیازمند دلیل است.

اما این استدلال تمام نیست، زیرا درست است که مأمور به در آیه شریفه بقای اثر قطع نیست، بلکه مجرد قطع است، منتها عرفاً به تناسب حکم و موضوع می‌فهمیم که مأمور به فقط قطع کردن نیست، بلکه بقای اثر قطع یعنی مقطوع ماندن دست نیز هست، زیرا در آیه شریفه کلمه «نکال» آمده است که مفعول له برای قطع است، یعنی غرض از بریدن دست سارق عقوبت است و عرف از عقاب و ثواب دوام را می‌فهماند نه فقط حدوث را. تا زمانی نیز که شارع فهم عرف را تخطئه نکند و برخلاف فهم عرف ابراز عقیده نکند، فهم عرف لازم الاتباع است، چون خطابات شرعیه به عرف القا شده است و عرف از این کلام دوام را می‌فهمد. پس سارق حق ندارد دست خویش را پیوند بزند.

دلیل دوم: روایات<sup>۳۹</sup>

برای اثبات منع پیوند، تمسک به روایات این باب تمام نیست؛ هرچند برای تأیید مطلب مناسب است.

ادله جواز: برخی برای اثبات جواز پیوند، به اصل براهت تمسک کرده‌اند.<sup>۴۰</sup> اما با وجود دلیل بر عدم جواز، نوبت به اصل نمی‌رسد و روایت اصیغ بن نباته که طبق آن، حضرت امیر علیه السلام دست سارق را پس از اجرای حد دوباره به حالت قبل بازگردانده‌اند،<sup>۴۱</sup> هرچند از نظر دلالت تمام است، اما از نظر سند مشکل دارد. پس نتیجه بحث این است که پیوند زدن دست سارق جایز نیست.

بخش دوم: پیوند عضو به بدن غیر صاحب عضو

فصل اول: برداشت عضو کافر به مسلمان

اقسام کافر

۱. کافر ذمی: کفاری که با حکومت اسلامی قرارداد ذمه دارند.<sup>۴۲</sup>

طرح

سال پنجم - شماره ۱۹ - پاییز ۱۳۸۵

۵۲



۲. کافر عهدی: کفاری که با حکومت اسلامی قرارداد صلح و آتش بس بسته‌اند.<sup>۴۳</sup>
۳. کافر حربی: کفاری که هیچ‌کدام از قراردادهای فوق را با حکومت اسلامی منعقد نکرده‌اند و یا قرارداد را شکسته‌اند.<sup>۴۴</sup>

### اقوال فقها

- فقهای شیعه: برداشت عضو از بدن کافر به منظور پیوند زدن به بدن مسلمان جایز است<sup>۴۵</sup> و این کار نیاز به اذن و یا وصیت آنها هم ندارد.<sup>۴۶</sup>
- فقهای اهل سنت: بعضی از اهل سنت برداشت عضو از بدن کافر را مطلقاً جایز نمی‌دانند<sup>۴۷</sup> و بعضی دیگر قائل به جوازند، منتها در قیود و شرایط با هم اختلاف دارند.<sup>۴۸</sup>
- ادله قائلان به منع

۱. قاعده «الضرر لایزال بالضرر» و «الضرر لایزال بمثله».<sup>۴۹</sup>
۲. روایات دال بر حرمت معالجه با حرام.<sup>۵۰</sup>
۳. روایات دال بر حرمت وصل شعر.<sup>۵۱</sup>
۴. حرمت مثله کردن میت.<sup>۵۲</sup>

### ادله قائلان به جواز

۱. قیاس با فتوای فقهای عامه به جواز اکل گوشت کافر برای حفظ جان مسلمان.<sup>۵۳</sup>
۲. قاعده «الزام».<sup>۵۴</sup>
۳. حرمت نداشتن کافر.<sup>۵۵</sup>
۴. قاعده اضطرار.<sup>۵۶</sup>

### تحقیق

بررسی ادله منع پیوند: در جواب دلیل اول می‌گوییم راجع به قاعده مذکوره تعبیر دیگری هم هست که عبارت است از: «الضرر لایزال بمثله». روشن است ضرری که به مسلمان متوجه است، مثل آن ضرری نیست که به کافر متوجه است، چون یکی ضرر به فرد محترم و محسوق الدم است و دیگری به فرد غیرمحترم و یا به کسی که احترامش عرضی است. روایات دال بر حرمت معالجه با حرام، انصراف به موارد اکل و شرب دارد و مورد ما را شامل نمی‌شود، چون وقتی راجع به خوردن نیبذ برای معالجه از امام علیه السلام سؤال می‌کنند، امام علیه السلام می‌فرمایند: «لا ولا جرعة...».<sup>۵۷</sup> این کلمه «جرعه» ظهور قومی در نوشیدن دارد.

همچنین مورد روایات دال بر حرمت وصل شعر تدلیس و قواده است، چنان‌که در برخی روایات به این مطلب تصریح شده است. مثلاً سعدبن اسکاف از امام علیه السلام می‌پرسد: «از پیامبر صلی الله علیه و آله به ما رسیده است که ایشان واصله و مستوصله را لعن فرموده‌اند. امام علیه السلام

در جواب می‌فرمایند: خیر، چنین نیست، بلکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وصل کننده‌ای را لعن فرموده که در ایام جوانی زنا می‌دهد و در سنین پیری زنها را به مردها می‌رساند.<sup>۵۸</sup> وقتی خود امام علیه السلام کلمه‌ای را از معنای ظاهری آن انصراف دهند، معنا ندارد روایت بر حرمت معنای ظاهری آن کلمه (وصل کردن مو) دلالت کند. علاوه بر آن تسری حرمت وصل مو به مسئله مورد بحث مستلزم قیاس است که بطلانش واضح است.

پاسخ تمسک به روایات دال حرمت مثلثه نیز این است که اولاً این دلیل اخص از مدعاست، یعنی فقط در مورد میت است. ثانیاً در مورد ما مثله صدق نمی‌کند، چون در مفهوم مثله انتقام‌جویی و تحقیر طرف مقابل نهفته است، کما اینکه کتب لغت<sup>۵۹</sup> و کتب تاریخ بر همین مطلب دلالت می‌کند. شکافته شدن سینه عمومی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توسط وحشی و آتش زدن محمد بن ابی بکر توسط معاویه بن ابی سفیان از آن جمله است.<sup>۶۰</sup>

بررسی ادله جواز: علاوه بر اینکه قیاس باطل است، این قیاس، قیاس به فتواست نه به حکم شرعی. ادله دیگر جواز تمام است، منتها از حیث سعه و ضیق با هم تفاوت دارند. نتیجه: برداشت عضو از بدن کافر جایز است، حتی اعضای که حیات بر آن توقف دارد، و اذن و وصیت هم لازم نیست، به جز کافر ذمی و معاهد تا زمانی که به عقد ذمه و هدنه پایبند هستند. پس برداشت عضو از کافر و پیوند زدن آن به بدن مسلمان جایز است مگر اینکه محذور ثانوی داشته باشد.

## فصل دوم: پیوند عضو مسلمان به مسلمان

### گفتار اول: برداشت عضو از مسلمان زنده

بدون شک و به اتفاق علمای اسلام، بریدن عضوی از بدن مسلمان که موت وی را به دنبال داشته باشد مشروع نیست،<sup>۶۱</sup> حتی اگر دهنده عضو اذن هم داده باشد، چون نفس‌کشی مطلقاً حرام است و فرقی بین حالت اختیار، اضطرار و اکراه نیست.

اما قطع نمودن عضوی از بدن مسلمان که استمرار حیات بر آن توقف ندارد، مانند چشم، کلیه واحد، دست، پا و... جهت پیوند زدن به بدن مسلمان دیگر مشروع است یا خیر؟

### اقوال فقها

فقهای شیعه: بعضی فقهای شیعه بر این عقیده‌اند که برداشت عضو از بدن مسلمان مطلقاً جایز است،<sup>۶۲</sup> اما بعضی دیگر قائل به تفصیل بین اعضای رئیسه و غیررئیسه‌اند؛<sup>۶۳</sup> یعنی برداشت عضو غیررئیسه جایز است، اما برداشت عضو رئیسه هر چند که استمرار حیات بر آن توقف ندارد، جایز نیست.

فقهای اهل سنت: عده‌ای معتقدند که برداشت عضو از بدن مسلمان مطلقاً جایز نیست.<sup>۶۴</sup> اما در مقابل این دیدگاه، بسیاری از علمای اهل سنت برداشت عضو از بدن مسلمان را جایز می‌دانند.<sup>۶۵</sup> ادله قول به عدم جواز

۱. قاعده «لاضرر ولاضرار».<sup>۶۶</sup>

۲. قیاس به عدم جواز اکل گوشت مسلمان برای مضطر.<sup>۶۷</sup>

۳. عدم مالکیت انسان بر اعضای خودش.<sup>۶۸</sup>

ادله قول به جواز

۱. ممدوح بودن ایثار.<sup>۶۹</sup>

۲. حق اختصاص انسان به اعضایش.<sup>۷۰</sup>

۳. قاعده «الناس مسلطون علی اموالهم وانفسهم».<sup>۷۱</sup>

تحقیق

بررسی ادله منع: تمسک به قاعده لاضرر تمام نیست، چون تحقیق این است که مفاد فقره اول «لاضرر»<sup>۷۲</sup> نفی حکم ضرری است و نفی حکم ضرری اختصاص به احکام الزامی دارد نه ترخیصی، چون ضرر ناشی از احکام ترخیص (جواز بریدن عضوی از بدن خودش و دادن به فرد دیگر برای پیوند زدن) متناسب به شارع نیست که نفی بشود. مفاد فقره دوم (لاضرار) نیز حرمت اضرار به غیر است.<sup>۷۳</sup> اما اگر او خودش عضوی از بدن را جدا کند و به نیازمند بدهد، در قبول آن اشکالی پیش نمی‌آید.

دلیل دوم قیاس است که جوابش روشن است و حرمت خوردن گوشت مسلمان ممکن است به خاطر عدم رضایت آن فرد بوده باشد. جواب دلیل سوم این است که اولاً مالک نبودن دلیل آن نمی‌شود که هیچ‌گونه دخل و تصرف در بدن جایز نباشد. ثانیاً روایات دال بر تفویض امور به مسلمین به جز اذلال نفس،<sup>۷۴</sup> دلالت می‌کند که مسلمانان به خودشان ولایت دارند. هر چند از این روایات ملکیت استفاده نمی‌شود، اما برای اثبات جواز تصرف انسان در بدنش ثبوت ملکیت لازم نیست.

بررسی ادله جواز: ممدوح بودن ایثار نمی‌تواند دلیل مدعا باشد. حداکثر چیزی که از آنها استفاده می‌شود این است که در امور عادی و معمولی از قبیل اشیای خوردنی و آشامیدنی... شخص حق دارد دیگران را بر خودش مقدم بدارد.

اما قاعده «الناس مسلطون»<sup>۷۵</sup> تمام است، البته در مورد مسلمانان نه کفار، چون مورد ادله امضائیه مؤمنان هستند. لذا مسلمان می‌تواند برای پیوند و حفظ مسلمان دیگر عضوی از بدن خویش را جدا کرده به نیازمند بدهد....

نتیجه: برداشت عضو از بدن مسلمان جایز است، به شرطی که برداشت عضو منجر به مرگ عضو دهنده نشود، و نیز دهنده عضو اذن داده باشد.

### گفتار دوم: برداشت عضو از میت مسلمان

#### اقوال فقها

فقهای شیعه: بسیاری از فقهای شیعه قائل به جواز برداشت عضو از میت مسلمان هستند، به شرطی که حیات زنده بر آن توقف داشته باشد و در غیر این صورت قطع کننده عاصی است و باید دیه آن را بپردازد.<sup>۷۶</sup> اما عده‌ای قائل‌اند حتی برداشت آن دسته از اعضا که حیات زنده بر آن توقف ندارد نیز جایز است، به شرطی که مسلمان در زمان حیاتش وصیت کرده باشد.<sup>۷۷</sup>

فقهای اهل سنت: عده‌ای از علمای اهل سنت معتقدند که برداشت عضو از میت مطلقاً جایز نیست،<sup>۷۸</sup> اما عده دیگری قائل‌اند که در صورت اضطرار جایز است و نیز هنگامی که خود میت وصیت کرده باشد و یا ورثه میت اجازه داده باشند.<sup>۷۹</sup>

#### ادله قول به عدم جواز

۱. روایات دال بر احترام میت.<sup>۸۰</sup>

۲. روایات دال بر حرمت تمثیل میت.<sup>۸۱</sup>

۳. محذور تعطیلی احکام میت.<sup>۸۲</sup>

#### ادله قول به جواز

۱. قاعده تراحم.<sup>۸۳</sup>

۲. روایات دال بر شکافتن شکم مادر و تقطیع جنین.<sup>۸۴</sup>

۳. روایات دال بر برداشتن دندان میت.<sup>۸۵</sup>

۴. روایات دال بر سلطنت و تفویض امور.<sup>۸۶</sup>

#### تحقیق

بررسی ادله منع: در جواب ادله منع باید گفت: حرمت میت مسلمان حرمت جدیدی نیست، بلکه استمرار همان حرمتی است که در زمان حیاتش داشته است؛ لذا همان گونه که در زمان حیات حق دارد در مورد بریدن عضوی از بدن خویش اجازه دهد، می‌تواند در مورد برداشت عضوی از میت خود هم وصیت کند. علاوه بر آن، در صورت تراحم حفظ حیات مسلم مقدم بر حفظ حرمت میت مسلم است. در مسئله ما نیز موضوع ادله حرمت تمثیل میت منتفی است، چنان که قبلاً گذشت. محذور تعطیلی احکام میت هم در صورتی پیش می‌آید که تقریباً همه اعضای میت را بردارند و به بدن دیگران پیوند زنند، اما با برداشت کلیه یا قلب و... محذور مذکور پیش نمی‌آید. علاوه بر آن، وقتی جواز برداشت اعضای میت از نظر شرع اشکالی

نداشته باشد، باید به لوازم آن هم ملتزم شویم و تعطیل شدن احکام میت از قبیل نفی حکم به انتفای موضوع خواهد بود، مثل احکام عبد و امه (به شرط آنکه نفی موضوع حرام نباشد).  
 بررسی ادله جواز: ادله جواز برداشت عضو میت (با صرف نظر از تداخل بعضی ادله جواز) تمام است، منتها از حیث سعه و ضیق و از حیث اشتراط و عدم اشتراط به اذن با هم تفاوت دارند.  
 نتیجه: برداشت عضو میت برای پیوند در صورتی که حفظ جان مسلم بر آن توقف نداشته باشد، به طور مطلق جایز است. اما در صورتی که حفظ حیات مسلم بر آن توقف نداشته باشد، مشروط به وصیت است.

### فصل سوم: پیوند عضو مسلمان به کافر

#### اقوال فقها

فقهای شیعه: گروهی از فقهای معاصر شیعه<sup>۸۷</sup> معتقدند که پیوند عضو مسلمان به کافر جایز است و در این مسئله از حیث کافر بودن گیرنده عضو محذوری پیش نمی‌آید. مثلاً آیت‌الله محمد مؤمن قمی می‌فرماید:

پیوند عضو میت مسلمان به بدن کافر اشکالی ندارد، در صورتی که شرایط مذکور مراعات شده باشد، یعنی اگر اعطای عضو با رضایت مسلمان انجام گرفته باشد، به طوری که گیرنده عضو اگر مسلمان بود برای او جایز بود.<sup>۸۸</sup>

فقهای اهل سنت: کسانی که پیوند عضو مسلمان به بدن مسلمان را جایز دانسته‌اند، پیوند عضو مسلمان به بدن کافر را نیز جایز می‌دانند، به شرطی که کافر حربی نباشد.<sup>۸۹</sup>

#### ادله منع پیوند

۱. آیه نفی سبیل.<sup>۹۰</sup>
۲. روایات دال بر علو و برتری داشتن اسلام.<sup>۹۱</sup>
۳. عرضی بودن حرمت کافر ذمی.<sup>۹۲</sup>

#### ادله جواز پیوند

۱. احترام کردن کافر ذمی و معاهد.<sup>۹۳</sup>
۲. اعضای انسان مانند مال اوست.<sup>۹۴</sup>
۳. ادله دال بر ولایت داشتن مؤمنان بر نفوسشان و تفویض امور...<sup>۹۵</sup>

#### تحقیق

بررسی ادله منع پیوند: در جواب استدلال به آیه نفی سبیل می‌گوییم که مفاد این آیه نفی حکم سلطانی است. یعنی شارع حکمی را جعل نکرده که باعث سلطه کفار بر مسلمین

بشود و مثل قاعده لاضرر، نفی حکم در این آیه نیز اختصاص به احکام الزامی دارد، چون سلطنت ناشی از احکام الزامی است که انتساب به شارع دارد. لذا جواز اعطای عضو مسلم به کافر، اگر باعث سلطنت هم بشود، باز انتساب به شارع ندارد وقتی انتساب به شارع نداشت، آیه نفی سبیل و سلطنت را شامل نخواهد شد. علاوه بر آن، اعطای عضوی از اعضای مسلمان باعث نمی‌شود که کافر بر دهنده عضو (مسلمان) سلطنت و سبیل پیدا کند، بلکه حداکثر سلطنت او بر آن عضوی است که از مسلمان دریافت کرده است.

سند روایت دال بر علو و برتری اسلام را بعضی از فقهای شیعه به دلیل مرسله بودن<sup>۹۶</sup> و بعضی از فقهای اهل سنت به خاطر حسان بن ثابت<sup>۹۷</sup> ضعیف شمرده‌اند. اما تحقیق این است که سند این روایت تمام است؛ زیرا روایت از آن دسته مراسیلی است که اسناد جزمی به معصوم دارد.<sup>۹۸</sup> اما مدلول روایت مثل آیه نفی سبیل است. لذا این روایت هم بر مدعی دلالت نمی‌کند.

**بررسی ادله جواز:** در جواب حرمت داشتن کافر ذمی و معاهد می‌گوییم هرچند این گونه کفار حرمت عرضی دارند و از این جهت بین کافر و مسلم فرقی نیست، اما باز هم حرمت کفار مثل حرمت مسلمین نیست؛ چون معنای حرمت داشتن کافر ذمی و معاهد این است که مسلمین حق تعرض به آنها را ندارند و جان و مال آنها محترم است. اما این بدین معنا نیست که مسلمین وظیفه دارند در برابر هر آفت و خطری که منشأ آن طبیعت و یا خود آنها هستند، بایستند و آنها را حفظ کنند؛ خصوصاً در صورتی که حفظ آن منجر به هتک حرمت مسلمان هم بشود. مال بودن اعضا تا زمانی که از بدن جدا نشده نیز مشکل است. لذا از این طریق هم اثبات جواز اعطای عضو به کافر مشکل است. تنها دلیل جواز اعطای عضو، ادله دال بر سلطنت مؤمنان و تفویض امور است.

نتیجه: اعطای عضو از بدن مسلمان برای پیوند به بدن کافر جایز است.

طهری

پی نوشتها:

۱. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۶۲ باب ۶ از ابواب صفات قاضی، ح ۵۲.
۲. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۵۸، باب البدع والرای...، از کتاب فضل العلم.
۳. شیخ طوسی، الخلاف، ج ۵، ص ۲۰۱؛ المبسوط، ج ۷، ص ۹۲؛ ابن ادریس حلی، السرائر، ج ۳، ص ۴۰۵؛ شهید ثانی، مسالك الافهام، ج ۱۵، ص ۲۷۷.
۴. قاضی بن براج، المهذب، ج ۲، ص ۴۸۰.
۵. شافعی، کتاب الام، ج ۱، ص ۷۱.
۶. محی الدین نووی، المجموع، ج ۳، ص ۱۳۹.
۷. خطاب رعینی، المواهب الجلیل، ج ۱، ص ۱۴۲ و ۱۷۲؛ ابوالبرکات، الشرح الکبیر، ج ۱، صص ۵۳ و ۵۴ و ۶۳؛ دسوقی، حاشیة الدسوقی، ج ۱، ص ۵۴.
۸. قرطبی، تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۱۹۹.
۹. سرخسی، المبسوط، ج ۱، ص ۲۰۳؛ ابوبکر کاسانی، بدائع الصنائع، ج ۱، ص ۶۳.
۱۰. حصکفی، در المختار، ج ۱، ص ۲۲۴.
۱۱. ابن نجیم مصری، بحر الرائق، ج ۱، ص ۱۹۲.
۱۲. تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۱۹۹؛ ابن قدامة، المغنی، ج ۱، ص ۷۲۹؛ بیهوتی، کشف القناع، ج ۱، ص ۳۵۰؛ ابن رجب، قواعد، ج ۱، ص ۳۱۳.
۱۳. برهان الدین سنهلی، «حکم الشریعة الاسلامیة...»، مجله البحوث الاسلامیة، ش ۲، ج ۲۲، ۱۴۰۷ ق.
۱۴. محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۶۶؛ ابوالقاسم خوبی، مبانی تکملة المنهاج، ج ۲، ص ۱۶۲؛ ناصر مکارم شیرازی، بحوث فقهیة هامة، ص ۳۳۲؛ احمد گزنی، حکم نقل وغرس الاعضاء، ص ۱۵.
۱۵. امام خمینی، تحریر الوسیلة، ج ۲، ص ۵۴۴.
۱۶. وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۳۴۵، باب ۲، از ابواب لباس مصلی، ح ۱ و ۷.
۱۷. عبدالرحمن فقیهی، مقاله «بیع الاعضاء الانسانی»، مجموعه آثار... امام خمینی، مسائل مستحدثه ۱، ص ۳۶۷.
۱۸. وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۳۴۵، ح ۴.
۱۹. محقق داماد آملی، کتاب الصلاة (مقرر جوادی آملی)، ص ۲۷۵؛ محقق نانینی، کتاب الصلاة (مقرر کاظمی)، ج ۱، ص ۲۳۸؛ ابوالقاسم خوبی، کتاب الصلاة، ج ۲، ص ۹۴؛ آغارضا همدانی، مصباح الفقیه، ج ۲، ص ۱۲۴.
۲۰. قطب الدین راوندی، المخترع والمخترع، ج ۱، ص ۵۰؛ بیاضی، الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۵۲؛ واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۸۳.
۲۱. وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۳۴۵، ح ۱ و ۲.

٢٢. شيخ مفيد، المقتعة، ص ٧٤٦؛ ابوصلاح حلبي، الكافي في الفقه، ص ٣٨٨؛ شيخ طوسي، المبسوط، ج ٧، ص ٩٢؛ قاضي بن براج، جواهر الفقه، ص ٢١٦؛ ابن ادريس حلبي، السرائر، ج ٣، ص ٤٠٥؛ علامه حلبي، قواعد، ص ٦٣٩.
٢٣. علامه حلبي، تحرير الاحكام، ج ٢، ص ٢٥٨.
٢٤. تحرير الوسيلة، ج ٢، ص ٥٢٤.
٢٥. مباني تكملة المنهاج، ج ٢، ص ١٦٢.
٢٦. كتاب الام، ج ٦ ص ٥٦؛ نووي، روضة الطالبين، ج ٧، ص ٧٠.
٢٧. كشاف القناع، ج ١، ص ٣٥٠؛ المعنى، ج ٩، ص ٤٢٣؛ تفسير قرطبي، ج ٦ ص ١٩٩.
٢٨. وسائل الشريعة، ج ٢٩، ص ١٨٥، باب ٢٣، از ابواب قصاص الطرف، ج ١.
٢٩. تحرير الوسيلة، ج ٢، ص ٥٤٥؛ حسين حبيبي، مرگ مغزى و بيوند اعضا...، ص ٨٨.
٣٠. مائده، آيه ٤٥.
٣١. سيد محمود هاشمي، «بيوند عضو پس از قصاص»، ص ١٩ - ١٨، مجله فقه اهل بيت (عج)، ش ١٦، زمستان ١٣٧٧.
٣٢. همان.
٣٣. وسائل الشريعة، ج ٢٩، ص ١٨٥، باب ٢٣، از ابواب قصاص الطرف، ج ١.
٣٤. شيخ صدوق، المقتع، ص ٥١٨.
٣٥. محمد مؤمن قمى، كلمات سديده في مسائل جديدة، ص ١٩٣.
٣٦. سيد عبدالاعلى سبزواري، مهذب الاحكام، ج ٢٨، ص ١٠٤؛ محسن خرازى، «زراعة الاعضاء»، مجله فقه اهل بيت (عج) (عربى)، ص ٦٣ ش ٢١، ١٤٢٢ق.
٣٧. مائده، آيه ٣٨.
٣٨. مهذب الاحكام، ج ٢٨، ص ١٠٤؛ «زراعة الاعضاء»، مجله فقه اهل بيت (عج) (عربى)، ص ٦٣ ش ٢١.
٣٩. وسائل الشريعة، ج ٢٨، ص ٢٥٨، باب ٥، از ابواب حد سرقت، ج ١.
٤٠. مهذب الاحكام، ج ٢٨، ص ١٩٣.
٤١. محمد باقر مجلسى، بحار الانوار، ج ٤٠، ص ٢٨٢ - ٢٨١.
٤٢. تحرير الوسيلة، ج ٢، ص ٥٠٧ - ٤٩٧؛ المعنى، ج ١٠، ص ٥٢٠.
٤٣. شيخ طوسى، المبسوط، ج ٢، ص ٥٨؛ شيخ سيد سابق، فقه السنه، ج ٢، ص ٦٥٩.
٤٤. حسينى خامنه‌اى، قرارداد ترك محاصمه و آتش بس؛ روضة الطالبين، ج ٧، ص ٤٧١.
٤٥. تحرير الوسيلة، ج ٢، ص ٦٢٤؛ ابوالقاسم خويى، منهاج الصالحين، ج ١، ص ٤٢٧.
٤٦. كلمات سديده في مسائل جديدة، ص ١٧٦.
٤٧. «حكم الشريعة الاسلامية...»، مجله البحوث الاسلامية، ش ٢، ج ٢٢، ١٤٠٧ق.
٤٨. محمدرمضان بوطى، قضايا فقهيّة معاصرة، ص ١١٩.

طهر

سال پنجم - شماره ١٩ - باير ١٣٨٥

٦٠



۴۹. «حکم الشریعة الاسلامیة...» مجله البحوث الاسلامیة، ش ۲، ج ۲۲، ۱۴۰۷ ق.
۵۰. اشعث سجستانی، سنن ابن داود، ج ۲، ص ۲۲۳.
۵۱. نووی، صحیح مسلم بشرح نووی، ج ۱۴، ص ۱۰۲.
۵۲. نورالدین هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۴۹.
۵۳. قضايا فقهية معاصرة، ص ۱۱۹.
۵۴. محمد قائینی، الميسوط...، ج ۱، ص ۱۴۲.
۵۵. کلمات سديدة في مسائل جديدة، ص ۱۷۶.
۵۶. محمد قائینی، الميسوط...، ج ۱، ص ۱۴۱.
۵۷. وسائل الشیعة، ج ۲۵، ص ۳۴۳، باب ۲۰، از ابواب اشربة المحرمة، ج ۱.
۵۸. همان، ج ۱۷، ص ۱۳۳، باب ۱۹، از ابواب ما یکتسب به، ج ۳.
۵۹. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۱، ص ۶۱۵؛ راغب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن، ص ۴۶۳.
۶۰. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۷؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۴، ص ۴۲.
۶۱. کلمات سديدة...، ص ۱۶۶؛ قضايا فقهية معاصرة، ص ۱۱۸.
۶۲. کلمات سديدة...، ص ۱۶۶.
۶۳. منهاج الصالحین، ج ۱، ص ۴۲۶.
۶۴. عبدالفتاح محمود ادريس، حکم التداوی...، ص ۱۳۷؛ عبدالسلام سکری، نقل وزراعة الاعضاء، ص ۱۳۴.
۶۵. قضايا فقهية معاصرة، ص ۱۱۸؛ حکم نقل وغرس الاعضاء، ص ۴۶.
۶۶. «زراعة الاعضاء»، مجله فقه اهل بيته (عربی)، ص ۶۲ ش ۲۰، ۱۴۲۱ ق.
۶۷. حکم التداوی...، ص ۱۳۷.
۶۸. نقل وزراعة الاعضاء، ص ۱۳۴.
۶۹. عبدالله بسام، زراعة الاعضاء الانسانية، ص ۱۳؛ قضايا فقهية معاصرة، ص ۱۱۸.
۷۰. يوسف قرضاوى، «راى في موضوع زرع الاعضاء»، مجله الفكر الاسلامى، ص ۱۶ - ۱۲، ش ۱۸، جمادى الاولى ۱۴۱۰.
۷۱. کلمات سديدة...، ص ۱۶۴ - ۱۶۳.
۷۲. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۲۹۲؛ احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ۵، ص ۳۲۷.
۷۳. ابوالقاسم خوئی، موسوعة الامام الخوئی، مصباح الاصول، ج ۴، ص ۶۱۶ - ۶۰۸.
۷۴. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۱۵۶، باب ۱۲، از ابواب امر ونهی، ج ۱ و ۲ و ۳.
۷۵. همان، ج ۲۹، ص ۳۵۶، باب ۴۶، از ابواب دیات الاعضاء، ج ۱.
۷۶. تحرير الوسيلة، ج ۲، ص ۶۲۴؛ منهاج الصالحین، ج ۱، ص ۴۲۶.
۷۷. حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتائات، ج ۲، ص ۷۶.
۷۸. نقل وزراعة الاعضاء، ص ۲۱۶.

۷۹. حکم التداوی...، ص ۱۴۲.
۸۰. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۶۵، باب ۱۴۲، از ابواب احکام العشرة، ح ۱۲ - ۱.
۸۱. همان، ج ۱۵، ص ۵۸.
۸۲. حکم الشریعة الاسلامیة، ص ۲۷۰.
۸۳. عبيدالله اسدی، «زرع الاعضاء الانسانیة»، ص ۲۵۵، مجلة البحث الاسلامی، ش ۳، ۱۴۰۹ ق.
۸۴. وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۴۷۱، باب ۴۶، از ابواب الاحتضار، ح ۵.
۸۵. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۷۳.
۸۶. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۱۵۶، باب ۱۲، از ابواب امر و نهی، ح ۱ و ۲ و ۳.
۸۷. بحوث فقهیة هامه، ص ۳۳۵.
۸۸. کلمات سدیة...، ص ۱۷۷.
۸۹. قضايا فقهیة معاصرة، ص ۱۲۴؛ «رای فی موضوع زرع الاعضاء»، مجله الفكر الاسلامی، ص ۱۸، ش ۱۸، جمادی الاولی ۱۴۱۰.
۹۰. نساء، آیه ۱۴۱.
۹۱. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۳۴، باب میراث اهل الملل؛ محمداسماعیل بخاری، صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۶.
۹۲. مسالك الافهام، ج ۱۲، ص ۱۲۵.
۹۳. همان.
۹۴. «رای فی موضوع زرع الاعضاء»، مجله الفكر الاسلامی، ص ۱۸، ش ۱۸، جمادی الاولی ۱۴۱۰.
۹۵. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۳۵۶، باب ۴۸، از ابواب دیات الاعضاء، ح ۱ و ج ۱۶، ص ۱۵۶، باب ۱۲، از ابواب امر و نهی، ح ۱ و ۲ و ۳.
۹۶. محمداکظم مصطفوی، مئة قاعدة فقهیة، ص ۲۹۴.
۹۷. محی الدین نووی، المجموع، ج ۱۹، ص ۴۴۱.
۹۸. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۳۴، باب میراث اهل الملل.

طهر

شماره ۱۹ - پاییز ۱۳۸۵